

7 و 8 ثور دو سر یک هیولا

این دوروزتاریک ترین روز هادر تاریخ معاصر خلق افغانستان بشمار میروند. آواره گی، شکنجه و تحقیر مردم شریف اینسرزمین با 7 ثور 1357 آغاز میشود و با 8 ثور 1371 کمافی السابق ادامه می یابد. این دوروز آغاز دو دوره تاریک و عذاب دهنده ای میباشد که در آن پدران و مادران اختطاف دلبندان شانرا بواسطه جلادان "خلق"، پرچمی و اخوانی نظاره میکنند. دوران سیاهی که مویه و ماتم خواهران و عروسان جوان را در فراق عزیزان شان از عالم کابوس به واقعیت وحشت انگیز تبدیل میکند. در این دوروز دوره ای آغاز میشود که در ماهیت شان باهم هیچ تفاوتی نداشته و در هر دوی آن مثنی از خاینین ملی، شرف و عزت خلق، استقلال و سر بلندی کشور مارا در بازار خفت و حقارت و ابستگی و مزدوری به فروش گرفته اند. در این دوروز دنیوی مزدورمانند دنیوی یک افعی، همسان همدیگر جنایتکار به اندازه یکدیگر میهنفروش به تعقیب یکدیگر بر اریکه قدرت تکیه میزنند و دست قتل و غارت را از آستین بیرون میکنند. خلق سلحشور و آزاده افغانستان که در طول از مننه مرگ را بر زندگی در اسارت رجحان داده، به این دوروز با تنفر غیر قابل توصیف نگاه میکنند. رسم تاریخ در جوامع عقبمانده این بوده که سران قبایل بنام خدا و قوم، انسان مظلوم و تحت استثمار و ستم را بچار میخ کشیده اندولی در کشور ماجنایات احزاب مزدور بر آن افزون گردیده است. اینها بر "خدا و قوم" آزادی و خدا، "سوسیالیزم" و دین را اضافه کردند و بنام آنها خون و اشک انسان مظلوم را جاری ساختند.

اتحاد شوروی در اوایل دهه 50 قرن گذشته بسوی سرمایه داری گام گذاشت. در آن حاکمیت طبقه کارگر سرنگون گردیده و حاکمیت سرمایه داری دولتی بجای آن نشست. در گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به کنگره بیستم که به واسطه خروشف خوانده شد آمده: "ما با تمام قوا میکوشیم که توانائی کشور مارا افزایش داده، جامعه کمونیستی را بنا و صلح جهانی را تضمین کنیم". در سراسر این گزارش یک کلمه هم از مبارزه طبقاتی در داخل اتحاد شوروی و لزوم قدرت سیاسی طبقه کارگر ذکری بعمل نیامده است. تو گوئی که در آنجادیگر طبقات وجود ندارند! واژه های میان تهی و عاری از منطق مانند "ساختمان کمونیزم" مضحکانه در سراسر گزارش بچشم میخورند. خنده آور اینست که از ساختمان کمونیزم صحبت میشود و آنهم در فضای "همزیستی مسالمت آمیز"! چه عوامفریبی است که بگویند "کمونیزم را با قرار داد صلح و همزیستی مسالمت آمیز در کنار امپریالیزم به وجود می آوریم". هیچ آدم عاقلی باور نمیکند که میتوان به امپریالیزم گفت: "ما کمونیزم خود را میسازیم و شما امپریالیزم خود را!" "عیسی به دین خود موسی به دین خود" در کنار هم زندگی میکنیم!

آنها در این کنگره بیشرمانه اصطلاح "حفظ صلح جهانی" را بر زبان می آورند. گویا که با وجود امپریالیزم در جهان "صلح" امکانپذیر است! اینها با علم کردن شعار "مخالفت با جنگ" ماهیت جنگ انقلابی و عادلانه را با جنگ ضد انقلابی و تجاوزی مخدوش ساختند. و ده هاجبیه جنگ از ادیبخش ملی و انقلابی را در سراسر دنیا سردرگم نموده و متلاشی کردند. جنگ با پیدایش طبقات در جامعه به وجود آمده و از نظر علمی فقط با نابودی طبقات نابود میگردد. جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست عالیترین شکل مبارزه طبقاتی پرولتاریا بحساب میرود. نفی جنگ بطور عام نفی جنگ خلق نیز میباشد و از نظر سیاسی این هیچ معنی دیگری بغیر از تقلیل دادن مبارزه طبقاتی طبقه کارگر تا سطح پارلمانتاریزم و فرمیزم هست. خروشف و باندش با محکوم کردن جنگ بطور عام یکی از عمده استراتژی راه رهایی خلق های تحت ستم جهان را مسدود ساخت.

به اینصورت زمانی که حزب دموکراتیک خلق افغانستان تاسیس شد، سالها بود که نظام حاکم بر اتحاد شوروی دیگر یک نظام سرمایه‌داری ولتی بودنه یک نظام سوسیالیستی. حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیز از جانب یک دولت سرمایه‌داری دولتی پشتیبانی و حمایت میشدند از طرف یک دولت سوسیالیستی. از جایی که این دولت ماهیتا سرمایه‌داری و برویرانه های سوسیالیزم بنا شده بود، خصلت های سرمایه‌داری اش را از توده ها با حفظ نام حزب کمونیست، حفظ نام سوسیالیزم، حفظ نام دولت شوراهای و حفظ شعارهای میان تهی و غیره استتار میکرد. به این دلیل کسانی که اتحاد شوروی را بعد از سال 1953 سوسیالیزم می نامند یا نیت غرض آلودارندیا مشکل آگاهی و معلومات دارند. حزب و دولت حاکم بر اتحاد شوروی بعد از مرگ استالین یک حزب بورژوازی و یک دولت سرمایه‌داری بودند که وظیفه آن مدیریت تراکم و انباشت تولیدات و تمرکز سرمایه مالی بود. این یعنی مدیریت حزبی- دولتی بر کل سکتورهای تولیدی، خدماتی، بازرگانی، حمل و نقل و غیره. آمار زیرین ما را در شناخت اهیت طبقاتی این حزب و دولت بهتر کمک میکند.

نام کشورها	1929	1937	1943	1946	1949	1950	1952	1955
اتحاد شوروی	100	429	573	466	870	1082	1421	2049
اضلاع متحده	100	103	215	163	164	190	210	234
انگلستان	100	124	No	118	144	153	153	181
فرانسه	100	82	No	63	92	92	108	125
آلمان	100	114	No	35	93	117	150	23
کل سرمایه‌داری	100	104	No	107	130	148	164	193

منبع: گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به کنگره بیستم حزبی.

در این آمار میبینیم که در سال 1955 حجم تولیدات صنعتی اتحاد شوروی 10.6 برابر میانگین تمام تولیدات صنعتی کل ممالک سرمایه‌داری میباشد. اتحاد شوروی در جنگ دوم جهانی تقریباً کاملاً ویران شده بود. و با آن هم ده سال بعدتر از ختم جنگ بیشتر از ده برابر کل جهان سرمایه‌داری تولیدات صنعتی دارد. و اضلاع متحده امریکا با آنکه در جنگ متحمل خساره نگردیده و بعد از سال 1939 مرکز تمام سرمایه‌های فراری مالی از اروپا بود با آنهم از اتحاد شوروی خیلی عقب تر حرکت میکند. این لاف و گزاف خروشف و باندش نیست و ارقام آمار درست میباشد. دلیل آنهم در اینست که بعد از جنگ کارگران، دهقانان و سایر اقشار زحمتکش ساعت هادر هفته کاردا و طلبانه میکردند. دانشجویان و دانش آموزان روزهای مرخصی شان را در مزارع، کارخانه ها، کمون های دامداری، اتحادیه های ماهیگیری و... غیره بکار مشغول میشدند. زنان و دختران جوان در بنگاه های پارچه بافی، نخریسی، لباس دوزی، تولید کانسرو، رستوران ها و مغازه های دولتی ساعت ها اضافه کاری مینمودند. خلق اتحاد شوروی بعد از جنگ جهانی دوم تحت رهبری رفیق استالین بیابرا خاسته بود و بی جهت نیست که امروز هر چه مرتجع و مزدور است استالین را فرین میکند. کارگران اتحاد شوروی نشان دادند که طبقه کارگر سوسیالیزم را بامدل کار مزدوری سرمایه‌داری هشت ساعت در روز نمیسازند، سوسیالیزم بامدیریت انقلابی (دیکتاتوری پرولتاریا)، خلاقیت، کارپلان شده متمرکز و پیگیر ساخته میشود. از این طریق است که ما از مصرف متر اکم گشته و سوسیالیزم حداً عالی تراکم ثروت در تاریخ جامعه طبقاتی بحساب میرود. از تمام عناصری که سوسیالیزم را میسازند مانند دیکتاتوری پرولتاریا، ابزار پیشرفته تولید، مدیریت درست مبادل، ابتکار بیکران توده ها و... غیره قدرت سیاسی پرولتاریا عمده است. بابر انداختن

دیکتاتوری پرولتاریا بورژوازی قدرت سیاسی را تصرف میکند و تولید را در خدمت سود آفرینی و سیاست را در راستای رقابت با سرمایه داری تجدید سازمان میدهد. در اینجا بازار داخلی که در جهت سودکشی سمت و سویافته قبل از قبل مشبوع است. نیروی برسر قدرت بعد از مشاهده اشباع بازار با کالای کهنه فقط یک راه علاج از بحران را می بیند و آن تصرف بازارهای خارجی میباشد. بعد از مرگ رفیق استالین در سال 1953 (1332 ه.ش.) درست همین واقعه رخ داد. دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی طی یک کودتای حزبی واژگون شد، تولیدات بطور عام سمت و سوی سودکشی بخود گرفت و حزب و دولت راه رقابت با امپریالیزم را در پیش گرفتند. شعار "همزیستی مسالمت آمیز" از اشباع بازار داخلی و مصارف انباشت یا توقف تولید منشا میگرفت.

سرمایداری ایکه به اینصورت در اتحاد شوروی بقدرت رسیده بود در نوع خود در تاریخ بشر نمونه نداشت؛ زیرا تا این زمان تاریخ فقط سرمایداری آزاد را میشناخت. کالبدشگافی این سرمایداری بدون رفقای کمونیست چینی و به ویژه رفیق مائوتسه دون اصلا تا دیر زمانی ناممکن بود. ممالک روبه انکشاف که هدف سرمایداری تازه بقدرت رسیده در اتحاد شوروی بود میدان نزاع و جدال دوا بر قدرت بشمار میرفت. اکنون اسناد آرشیف کا.جی.بی. نشان میدهند که در این زمان این شکل سیاست "نفوذ از طریق تطمیع و ارباب" و "سربازگیری از اهالی کشورهای روبه رشد" را اتخاذ کرده است. این احتمال که آقایان نور محمد تره کی و حفیظ الله امین در امریکا از طرف کا.جی.بی. جذب شده باشند لایحتمل نیست. زیرا تفاوت فاحش فرهنگی و سنتی آنها با جامعه غرب زمینه ساز تنفر عمیق آنها از غرب بود. مشکل زبان و به خصوص تلفظ واژه ها و حقارت کشیدن در کوچه و خیابان یک جا با مشکل سطح زندگی و رفاه آنها اخیلی آزار بایده داده باشند. امروز بطور عینی و مستند مشاهده میشود که این مسائل برای اکثریت عظیم پناهندگان افغانستان در خارج موجب تکالیف گوناگون روانی مانند تظاهر به بیماری، کمردردی، سردردی، پای دردی، بیماری روانی، دروغگوئی و غیره گردیده است. نور محمد تره کی و حفیظ الله امین از نظر آگاهی مخالف امپریالیزم نبودند، زیرا آگاهی هر دو در سطح درک از امپریالیزم نبود و هر دو تقریباً سواد سیاسی نداشتند. علی محمد زهما استاد نور محمد تره کی میگفت که او هیچگاهی نتوانست "انتهی دورینگ" را صحیح تلفظ کند. با این حال وضع این بدبخت را در خیابانها و اشننگتن باید درک کرد که چگونه هر واژه را بارها باید تکرار میکرد تا مخاطبش بفهمد او چه میگوید. در یک کلام فرض محال نیست اگر بگوئیم آنها فقط جاسوس بودند و مانند نورالدین کیانوری در نظام کا.جی.بی. منصب رسمی داشتند. برای کا.جی.بی. ضرور نبود که آنها تعلیمات و آگاهی سیاسی درخور رهبری واقعی یک حزب را داشته باشند. در حقیقت احزاب و سازمانهای وابسته نیازی به فراگیری علوم اجتماعی ندارند، آنها باید دستورات را اجرا کنند و تا همین حد باید با سواد باشند. برای سطح سواد نور محمد تره کی شمارا به "زندگی نوین" او و یا به داستان خیالی اش تحت نام "د بنگ مسافری" مرجع میدهم.

قبل از سفر خروشف و بولگانین به افغانستان در سال 1955 اتحاد شوروی با آنکه صد میلیون دالر به افغانستان قرضه بلاعوض داد 7800 میلیون ربل در ممالک به اصطلاح سوسیالیستی به نرخ یک ربل مساوی به یک دالر در سکنورهای عمده صنعتی و ترابری آنها به اصطلاح خودش "کمک" کرده بود¹. انباشت عظیم تولیدات صنعتی اتحاد شوروی سررا به دادن کمک های بلاعوض کشانیده بود تا یک کشور رو به رشد با آن اعتبار بانکی تولیدات صنعتی اتحاد شوروی را بخرد. صدور "کمک های مالی" سرمایداری متمرکز دولتی به ممالک روبه انکشاف جهان بازار فروش کارتلهای عظیم جنگ

1 - سخنرانی خروشف در کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی 14 فبروری 1955 نقل شده در سند سوم "گفتگوی بزرگ" صفحه 4

ابزار امریکا، فرانسه و انگلستان را تهدید می‌کرد. تولیدات صنعتی منجمله تسلیحات اتحاد شوروی نه فقط مقاوم، قابل اعتماد و ارزان بودند، بلکه با شرایط ساده و راحت تراز بازار امپریالیست های غربی بدست می آمد. این امر امپریالیزم غرب را تا حد جنون خشمگین میساخت. حزب و دولت جدید شوروی هر قدر از "همزیستی مسالمت آمیز" دم میزدند غرب آنها را به این دلیل تحویل نمیگرفتند. جنگ سرد محصول این شرایط و حزب دموکراتیک خلق افغانستان برای اجرای برخی از سیاست های این جنگ ایجاد گردید. به این دلیل آنچه حزب دموکراتیک خلق افغانستان از زمان تاسیس تا فروری اتحاد شوروی انجام داد در امتداد رقابت جهانی دو ابر قدرت سرمایداری بودنه سوسیالیزم. تمام جنایات این حزب را نیز باید بحساب سرمایداری گذاشت نه بحساب کمونیزم یا سوسیالیزم علمی.

امپریالیزم سرمایداری آزاد در دو عرصه از سوسیال امپریالیزم شوروی عقب بودند. نخست کار با انانسی در تولید. سود جوئی سیری ناپذیر شرکت های مختلف صنایع، حمل و نقل و مالی هرج و مرج لجام گسیخته ای را با خود همراه دارد. آنها تضادهای شان را در بازارهای مبادله داخلی و خارجی نیز میسازند. این امر بلاواسطه تورم مالی را ببار می آورد که در نتیجه قیمت ها بالا میروند و برخی از تولیدکنندگان را از صحنه ساقط میسازد. از طرف دیگر رکود اقتصادی و بحران عمومی بلاوقه بازارهای داخلی را تعقیب میکنند. در حالیکه اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی این مشکل را نداشت. در آنجا تولید و بازار را دولت مدیریت می‌کرد، تورم و بحران بدلیل نبود انارشی در تولید خیلی ناچیز وجود داشت.

ثانیا؛ امپریالیزم سلاح ایدئولوژی نداشت. سلاح ایدئولوژیک امپریالیزم همان آزادی بیان، آزادی اعتقاد، دموکراسی، انتخابات عمومی و مجلس موسسان، جدائی دین از دولت و اینگونه چیزها بود که چند صدسال پیش اثر گذار بودند. اینها اکنون کهنه و فرتوت گردیده و توجه کسی را جلب نمی‌کرد. در حالیکه در جهان یک ایدئولوژی نوین و علمی، صیقل داده شده و کارکن وجود داشت که سوسیال- امپریالیزم از آن به حیث پرده ساتر امپریالیزم خودش استفاده می‌کرد. و تحت نام سوسیالیزم تشکلهای وابسته ایجاد و از آنها در سطح رقابت با امپریالیزم استفاده مینمود. حزب توده در ایران، احزاب مختلف بظاهر چپ گرا در کشورهای افریقائی و امریکای لاتین و بعد از سال 1343 (1964) حزب دموکراتیک خلق افغانستان و غیره اسبابی بودند که امپریالیست های غربی نداشتند. این دو امتیاز امپریالیست های غربی را فرسنگ ها عقب می انداخت. آنها این کمبودات شان را در ممالک اسلامی در جنوب اتحاد شوروی با سیاسی ساختن دین و سازمان دادن احزاب و تشکلهای اسلامی جبران کردند. این سیاست را "حایل سبز" نامیدند. "حایل سبز" در سه کشور (مصر، افغانستان و اندونیزیا) نقش ناتو و حتی مهمتر از آن را بازی کرد.

امپریالیزم در امر سازماندهی احزاب اسلامی تجارب گسترده داشت. آنها تقریباً تمام توانائی شان را در تربیت اسلام گرایان مایه گذاشتند. و از آنها موفقانه در ایجاد ناامنی و بی ثبات سازی حاکمیت های متمایل به اتحاد شوروی استفاده کردند (مثلاً، ترور علی احمد خرم در سال 1355). تجربه نشان داد که این سازمانها از هزاران سرباز تادندان مسلح امریکائی مفیدتر اند، لذا گسترش، تمویل و انکشاف آنها به یکی از وظایف حیاتی امپریالیزم مبدل گشت. جالب اینست که این سازمانها به "دفاع از دین مقدس اسلام" فقط در کشورهای خاصی که در آنجا منافع جنواستراتیژیک امپریالیزم نهفته بود به وجود آمدند. مثلاً در هند که نفوس مسلمانان حداقل سه برابر افغانستان بود این سازمان ها بکمک نجات دین مقدس اسلام نشناختند. یا اینکه در عربستان سعودی که تا سال 1960 بر دگی رسماً وجود داشت آنها نرفتند تا انسان مظلوم را که اسلام خود را ناجی آنها میخواند؛ نجات بدهند. گویا که اسلام "عزیز" فقط در افغانستان، مصر، اندونیزیا و ایران در خطر بود.

طنز مضحک تاریخ اینست که روشنفکران تسلیم طلب افغانستان مانند ساما، سازمان رهائی، بقایای ساوو و اخگر همه و همه این چیزها را میدانند. آنها به دلیل وابسته و مزدور بودن حزب دموکراتیک خلق افغانستان علیه آن مبارزه و حتی مبارزه مسلحانه را تجویز می‌کردند ولی وابستگی، مزدوری و میهن‌فروشی احزاب اسلامی را نمی‌دیدند. برخی از آنها مانند سازمان رهائی این وابستگی را تقدیس و کوشید که با "دموکراسی طلبی" و "دفاع از حقوق زن" ملمع و با آنها "جبهه مبارزین مجاهد" را بسازد. ساما، بقایای ساوو و توتو پاره‌های اخگر مانند تکه‌های پلاستیک مومی و چسبیده که بعد از انفجار به هر چیزی که می‌رسند می‌چسبند، بعد از بقدرت رسیدن احزاب اسلامی در 8 ثور بلاوقفه خود را بر سران تشکل مربوط به قوم و قبیله‌شان چسپاندند و بخدمت آنها درآمدند. هیچکدام اینها نه مزدوری و وابستگی این احزاب را دیدند و نه خصایل ایدئولوژیک-سیاسی آنها را. اینها با آنکه مدعی بودند انقلابی‌اند، هنگامیکه احزاب میهن‌فروش اسلامی مانند سگان وحشی بر سروروی یکدیگر می‌جهیدند و خلق‌های مظلوم ملیتهای غیر خودی را بقتل می‌رسانیدند نقش مشاور را بر عهده داشتند. زمانیکه یکی از جنرالان حزب جمعیت اسلامی داکتر عبدالرحمن یکی از رهبران سازمان وطن پرستان واقعی (ساوو) را مانند یک موش بی ارزش به زیر لگد انداخت و کشت، معلوم شد که آقایان "انقلابی" ما نزد این احزاب هم چندان ارزشی نداشته‌اند. یکدسته از "انقلابیون سامائی!" که تازه از زیر لحاف روس‌ها پرچی هابر آمده بودند وقتی می‌خواستند از مسعود جدا شوند و به مشرتوی دیگر در شبرغان بروند، احمدشاه مسعود در هلی کپتر شان بمب گذاری و توتو پاره‌های گوشت بدن شان را خوراک لاشخواران نمود.



این نقشه از کتاب "تخته سطرنج بزرگ" اثر ژینو برژنسکی عکس برداری شده است. برژنسکی یاپدر احزاب اسلامی در جهان بطور کل و افغانستان بطور خاص، استراتژی تهاجمی امپریالیزم امریکارادر خاور دور، آسیای وسطی و اروپای غربی با کشیدن خطوط ضخیم سیاه نشان میدهد.

امپریالیزم امریکا 40000 سرباز تادندان مسلح را در خاک کوریای جنوبی و بیش‌تر از 60000 سرباز دیگر را با سلاح هسته‌وی و موشک‌های استراتژیک در "اوکی ناوا اوکیناوا" در جنوب جاپان مستقر ساخته است. این تعداد سرباز بر علاوه پایگاه موشکی استراتژیک جزیره گوام و ناویرهای مسلح

به سلاح هسته وی فقط برای تسلط بلامنازع بر اقیانوس اطلانتیک شرقی میباشد. در غرب و جنوب غرب روسیه از اسکندیناوی تایونان و ترکیه سازمان متعرض و اشغالگرناتورا ایجاد کرده اند. اما برای افغانستان، عراق، سوریه، مصر، ایران و اندونیزیاچه؟ آنها این وظیفه را بعهدہ اسلامگرایانی مانند گلبدین، ملا عمر، برهان الدین، مزاری، سیاف، اسامه بن لادن، ابوبکر البغدادی و غیره برادران شان گذاشته اند. اینها وظیفه ایرا که ناتوانجام میدهدخیلی ارزانترا ناتوانجام میدهند. زیرا نه هزاران میلیون دلرمصرف جابجایی میخواهند، نه لوژستیک وانتقال جنگ ابزارهای ویرانگر، نه ژنرالهای چارستاره ودفترو دیوان سنگین وقطور، نه دستگاه جاسوسی ومتخصصین اطلاعاتی ونه بیروکراسی گمرکات ودیپلوماسی های بین المللی و... غیره. فقط چندمولوی وچندمجاهدباچندصدمیل تفنگ و چندصد هزار دلرنیاز است تا اغتشاش ایجادکنند وبافریادوجاهدوفی سبیل الله انسان ازدنیایی خبروجاهل را راضی کنندتاخودرامنفرسازد. وزمانی که گردنکشی کردندبه لحاظ قیمت ارزان شان بی درنگ مهتروریزم رابرا آنهاکوبیده ومانندخوکهابه زنجیربسته به گوانتاناموانتقال شان میدهندتادرنجانبیوسند. بکارنبردن اینهاکه میزان بینش وتفکرشان درعالی ترین سطح ازافسانه های جامعه بردگی و صحرا نشینی عرب ویهودنمیتواند فراتربرود، برای امپریالیزم درحکم سفاحت است. به همین لحاظ بریژنسکی درسال 1979زمانیکه اولین دسته های مجاهدین رادرتعلیم گاه شان درخاک پاکستان خطاب قرارمیدادمیگفت"ساختارجدیدآسیافقط بدست شماممکن است". درچین ایغورها، درروسیه چچن ها، درافغانستان مجاهدین، درپاکستان جماعت اسلامی، درایران آیت الله ها، ودرسایرممالک اسلامی جنبش های ویرانگرسلفی بقدرکافی نیروهستندتادرنمازعات جنو- استراتژییک امپریالیست ها نقش بارزی داشته باشند.

بادر نظر داشت این حقایق به این نتیجه می رسیم که مسئول قتل هموطنان انقلابی، میهنپرست ودموکرات مادرکشتارگاه های "خلق" وپرچم واحزاب اسلامی نظام سرمایرداری است و خلق وپرچم و احزاب آدمکش اسلامی فقط ابزاربیمقداراین جنایات میباشدند. به همین قسم مسئول ویرانی افغانستان و راکت باری کابل باسگ جنگی های گلبدین، برهان الدین، سیاف ومزاری نیزسرمایرداری میباشد. و اینهاپیاده های بی ارزش سطرنج جهانی بوده وهستند. به این لحاظ آزادی واستقلال کشورماواعاده شرف وحیثیت مردم شریف افغانستان درمبارزه علیه سرمایرداری که تاکنون کشورمارادراشغال دارد، میباشد.

ناپود بادسرمایرداری امپریالیستی وسوسیال امپریالیستی ومزدوران آن

مرگ بر دولت پوشالی کابل

مرگ بر طالبان تسلیم شده وخط بینی کشیده

مائویست های افغانستان

7 ثور 1400

آدرس مکاتبه با ما

P.O. Box 1

Station H

Montreal Quebec

H3G 2K5

CANADA